

Religious Research

Vol. 13, No. 25, September 2025, 215-238

(DOI) 10.22034/jrr.2025.379095.2084

A Reflection on the Universality of Mary Daly's Teachings with an Emphasis on Her Works

Ashraf Hashemi¹

(Received on: 2024-10-27; Accepted on: 2025-04-06)

Abstract

In her works, Mary Daly creates a new philosophy and theology based on women's specific experience of faith in God. She strives to reveal the inherent gender bias embedded in the concepts, patterns, and language of Christianity, introducing it as a factor of oppression, a neglect of women's experience, and an obstacle to their human perfection. Daly seeks to raise awareness and realize the "becoming existent" of women; however, a number of thinkers have viewed this with skepticism. By raising questions about the nature and process of this awareness, they have posed the concern of whether sharing such awareness among women will be able to provoke a profound transformation in them and in society or not. This article, using a descriptive-analytical method and by examining her views in three works — **The Church and the Second Sex**, **Beyond God the Father**, and **Gyn/Ecology** — concludes that the perspectives she presented as a "universal law" lack generalizability. Furthermore, in addition to the existence of duality in some of her ideas, many feminist theologians have also criticized and challenged them.

Keywords: Mary Daly, patriarchy, feminist theology, subordination of women

1. Instructor, Department of Language and Literature, Bent Al-Huda Higher Education Institute, Al-Mustafa International University, Qom, Iran. Email: andishehashemi5@gmail.com

تأملی بر جهان‌شمولی آموزه‌های مری دیلی با تأکید بر آثار او

اشرف هاشمی^۱

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۰۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۱۷]

چکیده

مری دیلی در آثار خود، فلسفه و الهیاتی نو، پدید می‌آورد که بر پایه تجربه خاص زنان از ایمان به خدا استوار است. او می‌کوشد جنسیت‌زدگی نهفته در مفاهیم، الگوها و زبان مسیحیت را آشکار سازد و آن را عامل سرکوب، نادیده‌انگاری تجربه زنان و مانعی در راه کمال انسانی آنان معرفی کند. دیلی در پی آگاهی‌بخشی و تحقق «هست‌شدن» زنان است؛ با این حال، شماری از اندیشمندان با دیده تردید بدان نگریسته‌اند و با طرح پرسش‌هایی درباره چگونگی و فرایند این آگاهی، این دغدغه را پیش نهاده‌اند که آیا اشتراک‌گذاری چنین آگاهی‌ای میان زنان، توان برانگیختن تحولی ژرف در آنان و جامعه را خواهد داشت یا نه. این مقاله با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و با بررسی دیدگاه‌های او در سه اثر کلیسا و جنس دوم، فراسوی خدای پدر، وزن-بوم‌شناسی، به این نتیجه دست می‌یابد که دیدگاه‌هایی که وی به عنوان «قانون کلی» عرضه کرده است، قابلیت تعمیم نداشته و افزون بر وجود دوگانگی در برخی آرا، بسیاری از متألّهان فمینیست نیز آن‌ها را مورد انتقاد قرار داده و به چالش کشیده‌اند.

واژگان کلیدی: مری دیلی، پدرسالاری، الهیات فمینیستی، فرودستی زنان

۱. مربی گروه زبان و ادبیات، موسسه آموزش عالی بنت الهدی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران

مقدمه

همه آثار دیلی بازتاب دغدغه‌های او درباره ستم بر زنان و برتری جویی مردان است و مجموعه این آثار، وی را به عنوان نظریه‌پرداز توسعه یک انقلاب معنوی فمینیستی معرفی می‌کند (Wood, 2013: 103). دیلی می‌پذیرد که آثارش چه بسا حتی «الهیاتی» نیز به نظر نرسند؛ زیرا از دیدگاه او، عنوان الهیات واجد ماهیتی پدرسالارانه و پنهان در دین است که می‌کوشد مسائل مورد نظر خویش را بر دیگران دیکته کند. رسالت او بررسی ظرفیت‌های انقلابی زنان در دگرگونی و تحول خودآگاهی بشری و ویژگی‌های بیرونی انسان است. او می‌خواهد در بشر، شدن^۱ بیافریند (Daly, 1985: 6).

سه کتاب دیلی (کلیسا و جنس دوم، فراسوی خدای پدر، وزن-بوم‌شناسی) را می‌توان شرحی بر رشد فکری و شخصیتی او دانست؛ هرچند هر کتاب، نه گامی رو به پیش، بلکه چرخشی به عقب، به مثابه جهشی یک‌ساله در عقب‌گرد به نظر می‌رسد (Wood, 2013: 211). استعاره‌های دیلی در نقد زبان پدرسالارانه، بیش از آنکه جنبه‌ای تحلیلی داشته باشند، به بیانی تلافی‌جویانه تبدیل می‌شوند (Wood, 2013: 211). مفهوم «چرخش یا نخریسی» که او آن را به مثابه حرکتی در ساحت متافیزیکی طرح می‌کند، سرانجام از کارکرد فلسفی خویش تهی شده و با چرخشی ناگهانی، صرفاً بدنامی و بی‌اعتباری برای پدرسالاری پدید می‌آورد. این روند مرزهای تازه‌ای ترسیم می‌کند؛ مرزهایی که از رهگذر آن، زنان امکان عبور و خروج از نظام پدرسالارانه را می‌یابند.

«شبح و آتش» در اندیشه دیلی نماد نور، امنیت، گرما، انرژی، قدرت، دوستی و الوهیت‌اند. این تصویر، یادآور بهره‌کشی تاریخی از انرژی زنان در برابر ساختار پدرسالاری است؛ همانند سرنوشت زنان جادوگر که در قرون وسطی به آتش سپرده شدند. از این رو، زنان «آتش‌های دوستی» را می‌افروزند تا در برابر مردان پدرسالاری که همواره کوشیده‌اند چنین

1. Become.

شعله‌هایی را خاموش کنند، به مقاومت برخیزند. واژه «چرخش» گاه معنایی منفی دارد؛ برای نمونه در ترکیب tailspin به معنای گیجی، سقوط یا زوال. دلیلی برای بیان دیدگاه خود نسبت به زنان همسو با پدرسالاری، از استعاره «پرنده نقاشی شده» بهره می‌گیرد. او معتقد است «پرنده نقاشی شده» همان موجودی است که به دست «خود بیگانه شده» قربانی می‌شود؛ در حالی که پرنندگان طبیعی به سبب سرپیچی از مشارکت در فساد مصنوعی جامعه، نابود می‌گردند. این پرنده نقاشی شده در واقع دختری آراسته و ساختگی است که به مثابه ابزاری پدرسالارانه، برای نابودی زنان به کار گرفته می‌شود. چنین زنان ساخته و پرداخته شده اجتماعی، به زنان طبیعی و شجاع یورش می‌برند. در پایان، آشکار می‌شود که دلیلی با بهره‌گیری از زبان و استعاره، کوشیده است مبارزه بی‌پایان خود با پدرسالاری را به تصویر کشد (Wood, 2013: 211-12).

جنجال‌هایی که مری دیلی در زمینه زن-بوم‌شناسی برانگیخت، همچنان بخشی از گفتگوهای معاصر باقی مانده است. دیدگاه‌ها و بحث‌های او درباره نژاد و ترنس‌ها نیز مدت‌ها پس از مرگش در وبلاگ‌ها و کنفرانس‌ها پی گرفته شد. دیلی چه در دوران حیات و چه پس از مرگ، همواره چهره‌ای بحث‌برانگیز و جنجالی بود؛ زیرا فرضیات بنیادین درباره چگونگی بودن جهان را به چالش می‌کشید. او هرگز از کسی درخواست بخشش نکرد، و حتی بسیاری از کسانی که در اهداف با او همسو بودند، به دلیل شیوه‌های تند و رادیکال‌اش از او قدردانی نکردند. با این حال، دیلی جهان را دگرگون ساخت؛ نخست با طرح پرسش‌های سخت فلسفی درباره هستی و گناه، سپس با برجسته‌سازی ارزش و اهمیت همه زنان از طیف‌های گوناگون -از جمله زنان همجنس‌گرا- و نیز با آشکار کردن جلوه‌های پنهان پدرسالاری. او همچنین بر تقسیم «انرژی حیات» با همه موجودات، بی‌هیچ استثنا، اصرار می‌ورزید (Hunt, 2014: 221-23).

هدف اولیه آثار دیلی، آشکار ساختن شیوه‌هایی است که جامعه از رهگذر آن‌ها زنان را در معرض ستم و سرکوب قرار می‌دهد. در نهایت، این رسالت شامل بازشناسی قوانین و معیارهایی می‌شود که در طی نسل‌ها و در بستر علم و دانش اجتماعی به کار گرفته شده‌اند؛ چراکه همین سازوکارهای علمی و معرفتی، واقعیت اجتماعی را به گونه‌ای شکل داده‌اند که مردان، سلطه و ظلم خود را بر زنان اعمال کنند. دیلی در این میان، تعصب مردانه را برملا می‌سازد. با این حال، نسبت میان الهیات انقلابی او و آیین مردم‌محور مسیحیت، بسی پیچیده‌تر از آن چیزی است که معمولاً تصور می‌شود.

حرکت دیلی به سوی طرح‌های استعاری‌تر، آن‌گونه که بسیاری از خوانندگان می‌پندارند، به او امکان نمی‌دهد که به طور کامل از میراث مسیحی خود گسست یابد. نشانه‌های متعددی حکایت از آن دارند که هرچند او آشکارا از آغوش قیم‌مآبانه و سازمانی کلیسا فاصله گرفته است، اندیشه‌اش همچنان به قوانین بنیادین حاکم بر الهیات مسیحی وفادار مانده است. در ادامه نشان خواهیم داد که چگونه نقدهای انقلابی دیلی از مسیحیت و نیز تلاش‌های الهیاتی او، هر دو وابسته به دستور زبان الهی‌اند - یعنی همان فهم از تمایز مطلق خداوند از جهان - که وی آن را از سنت مسیحی به ارث برده است. در بررسی این حقیقت، نشان خواهیم داد که چگونه محدود تلقی شدن وابستگی مداوم دیلی به تفسیر حقایق الهیات مسیحی - آن‌هم در چارچوب واژگان انقلابی فمینیستی - می‌تواند زمینه‌ای برای گفتگوی دوباره، میان زنان در هر دو سوی دوگانگی «اصلاح‌طلب-انقلابی» فراهم آورد (Sue, 1998: 12-13).

روش‌شناسی آثار مری دیلی

نکته مهم در روش الهیاتی دیلی، اشتیاق شدید او به نقل قول و حاشیه‌نویسی بر مکالمات است؛ چراکه فرهنگ زنان هنوز تا حد زیادی نامکتوب و شفاهی باقی مانده است

(Daly, 1985: xxxiii). وحدت هدف در اندیشه او بسیار بارز است. او می‌نویسد: «برای شخصی که آموخته است تبعیض جنسی را ببیند، دیگر هیچ چیزی همانند گذشته نخواهد بود» (Daly, 1985: 50). در راستای همین بینش، او تمامی تفکرات خود را به خمیرمایه اصلی - یعنی رهایی و نجات زنان - پیوند می‌زند. بنابراین، اگرچه به روش‌شناسی نقد وارد می‌کند؛ اما کاملاً نظام‌مند و هدفمند عمل می‌کند (Sanders, 2010: 3). تعهد و الزام به «خودروشی - روش‌گشی»^۱ یا نابودی روش علمی مردانه در آثار دیلی همچنان حفظ شده است. بنابراین، او می‌نویسد:

از آنجا که زن - بوم‌شناسی با قالب‌ها یا مدل‌های پرسشگری خود، روش دیگری برای تفکر و صحبت کردن است، برای افرادی که سؤال‌های قدیمی را خرافه‌سازی می‌کنند، نامرئی خواهد بود؛ چراکه گمان می‌کنند با سؤالات خودشان مواجه نشده و سر و کار ندارد (Daly, 1978: 345).

مری دیلی و فلسفه فمینیستی

از دیدگاه برخی، مری دیلی به عنوان یک فیلسوف شناخته نمی‌شود؛ زیرا هیچ مرجعی از آثار او در شاخص‌ها و فهرست‌های فلسفه سنتی یافت نمی‌شود. با این حال، دیلی فلسفه خود را حول محور پدرسالاری بنیان نهاد و از این طریق، «هستی‌شناسی، حافظه، سفر، نام‌گذاری و تغییر ارزش‌ها» را به عنوان موضوعات و مضامینی ضد پدرسالاری به کار گرفت (Wood, 2013: 206).

زنان در خواهری یا خواهرخواندگی، از شهامت وجودی برای داشتن و دیدن و به کارگیری قدرت و حیانی خود در انقلاب زنان برخوردارند. نجات زنان از طریق آمدن و حضور آنان محقق می‌شود. هستی‌شناسی زنان را می‌توان در قالب خواهرخواندگی به عنوان جرقه

1. methodicide.

الهی در خود و دیگران طبقه‌بندی کرد (Wood, 2013: 206). زنان در خواهرخواندگی، نه تنها به سبب رنج و دردی که بر آنان تحمیل شده است، بلکه به دلیل زندگی در دوران سلطنت پدران، پسران و شبح مقدس،^۱ پرسش‌های هستی‌شناختی بنیادی و اساسی مطرح می‌کنند (Daly, 1978: 347). در هستی‌شناسی مری دیلی، زنان برای مشارکت ابتدایی در وجود و هستی باید با اشتیاق کامل در پی آنچه ذاتی و غایی است، تلاش کنند تا به عمق و تعالی دست یابند و تمامیت اصلی خویش را یادآوری کنند (Wood, 2013: 206).

کلیسا و جنس دوم نه تنها در عنوان، یادآور آثار سیمون دوبووار است، بلکه محتوای آن نیز عمیقاً متأثر از دیدگاه‌های اصالت وجودی فرانسوی است که مری دیلی تقریباً همه را درونی و به کار گرفته است. از نظر دیلی، فرد به عنوان زن به جهان پانمی‌گذارد، بلکه زن می‌شود. هر دو، دوبووار و دیلی، در تعیین مرزهای فعالیت فرضیه‌ای موج دوم فمینیسم در حوزه‌های فلسفه و الهیات نقش تأثیرگذاری داشته‌اند. همانند دیگر فمینیست‌ها، دیلی به خاطر کتاب جنس دوم، خود را وام‌دار سیمون دوبووار می‌داند. افزون بر این، در نخستین اثر فمینیستی خود، دیلی به شدت متکی به تحلیل دوبووار از وضعیت زنان است، به ویژه در توصیف نقش کلیسای کاتولیک رم در ایجاد و استمرار استبداد. حمله دوبووار به کلیسا چارچوبی را فراهم آورد که فمینیست‌هایی مانند دیلی، بعدها آن را دنبال کردند. اگرچه پیش از جنس دوم، نقدهای منفی نسبت به دین وجود داشت، مطالعه دوبووار نخستین نقد منظم و مشخص بود که نشان می‌داد چگونه دین، در هماهنگی با دیگر عوامل اجتماعی، به حفظ پویایی سلطه مردان و اطاعت زنان کمک می‌کند (Sue, 1998: 54).

با انتشار کتاب کلیسا و جنس دوم در سال ۱۹۶۸، که در آن کلیسای کاتولیک را نقد کرده بود، دیلی به وسیله مدیران انجمن یسوعیون^۲ از دانشکده بوستون اخراج شد و سیمت

1. holy ghost.

2. Jesuit-run

و ترفیع استاد یاری‌اش لغو گردید. با این حال، دانشجویان از او به طور گسترده حمایت کردند و دانشگاه ناچار شد سمت او را بازگرداند و با ارتقای وی موافقت کند. این تجربه، نگرش دیلی را به طور اساسی دگرگون ساخت و عزم او را بیش از پیش استوار کرد. او بعدها خاطرنشان ساخت که «پدرسالاری»^۱ را نه تنها در کالج بوستون بلکه در سراسر دانشگاه‌ها مشاهده کرده است:

این تجربه، فهم من از مدارج علمی و آموزش را تغییر داد و مهم‌تر از آن، شروع به فهم بیشتر بینش فمینیستی کردم. روابط درونی میان ساختارهای ظالمانه در یک جامعه پدرسالار و نیروهای محرکی که این ساختارها در قربانیان خود ایجاد می‌کنند، بیش از پیش آشکار شد (Daly, 1975:13).

ارتقای دیلی به مقام استاد تمامی در سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۸۹ از او سلب شد. پس از سی سال تدریس در بوستون، او وارد سلسله‌ای از مبارزات شد که سرانجام در دانشگاه به پیروزی رسید. به تدریج، وفاداری دیلی به کلیسای رسمی زیر سؤال رفت و سرانجام در سال ۱۹۷۱ کلیسا را ترک کرد. دیلی این خروج را لحظه‌ای سرنوشت‌ساز می‌داند؛ رخدادی استعاری و نمادین که نشانگر شجاعت او در ترک و اعراض از همه ادیان پدرسالار است (Wood, 2013:110).

مری دیلی و هرمنوتیک امید (امید به اصلاح آموزه‌های مسیحی)

مری دیلی در سال ۱۹۶۵ قراردادی با دانشگاه بوستون برای نگارش کتابی درباره موضوع زنان امضا کرد. باورهای فمینیستی او در این مرحله را می‌توان در چارچوب فمینیسم لیبرال^۲ جای داد؛ زیرا او بنیان ستم و سرکوب زنان را در فقدان یا محدودیت حقوق قانونی

1. grim grasp of patriarchy.

2. Liberal Feminism.

و سیاسی می‌دید. در کتابی که در این مرحله با عنوان کلیسا و جنس دوم نوشت، توسعه حقوق سیاسی و امتیازات اجتماعی و دینی اعطاشده به وسیله مردان را مورد بررسی قرار داد. تغییر جهت دیلی از تمرکز بر برابری، به موضعی افراطی‌تر در سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰ و با انتشار همان کتاب رخ داد.

اولین اثر دیلی در حوزه الهیات فمینیستی و مبتنی بر اهداف فمینیسم لیبرال، کتاب کلیسا و جنس دوم است که در آن به اصلاح نگاه کلیسای کاتولیک با تأکید بر برابری زنان و مردان می‌پردازد. دیلی در این اثر، الهیات امید^۱ را در برابر ناامیدی مطرح شده از سوی سیمون دوبووار در کتاب جنس دوم ارائه می‌کند. براساس الهیات امید، زنان می‌توانند با یاری خداوند و کوشش خود تعالی بخش^۲، به اصلاح سنت مسیحی بپردازند. در حالی که دیلی تاریخ تحقیر زنان در مسیحیت را بازگو می‌کرد، هدف او ایجاد مسیری به سوی برابری و مشارکت زنان و مردان در کلیسا بود. او در مسیر دستیابی به برابری زنان و مردان در کلیسا چنین می‌نویسد:

به جای فلسفه ناامیدی، ما الهیات امید را انتخاب می‌کنیم؛ نه به خاطر اینکه آنچه در گذشته بود، اشتباه است، بلکه به این دلیل که ما فکر می‌کنیم به گذشته نگاهی ناقص و غیرمنصفانه داشته‌ایم. این بخشی از امید مسیحی و شجاعتی است که به ما اجازه نمی‌دهد که در نقش‌هایی ثابت در مسیر آینده مان بمانیم.

وی در این کتاب به نقل از سیمون دوبووار در کتاب جنس دوم (۱۹۵۳) اظهار می‌کند که کلیسا با تمام اقداماتی که ممکن است به آزادی زنان کمک کند، مخالفت می‌کند. به گفته دوبووار، کلیسا بر چهره ظلم ماسک و نقاب زده است. دیلی از وی نقل می‌کند که دین به دو روش، زنان را اغفال کرده است: از یک سو، توجه آنان را از بی‌عدالتی

1. Theology of Hope.

2. Self-Transcending.

موجود منحرف کرده و از سوی دیگر، آنان را به وعده‌های پاداش جهان دیگر معطوف ساخته است. در واقع، به انفعال زنان تقدس داده شده و به آنان تفهیم می‌شود که نیازی نیست برای نجات روح خود اقدامی انجام دهند و تنها کافی است تسلیم زندگی باشند. دین به شیوه‌ای دیگر و بسیار شبیه به روش پیشین، زنان را فریب داده است. علاوه بر معطوف ساختن توجه آنان به پاداش‌های روشن در زندگی پس از مرگ، این توهم را در آنان ایجاد می‌کند که پیش‌تر به برابری دست یافته‌اند. به زنان تفهیم شده است که به لطف خدا با مردان برابر هستند و نیازی به قیام یا طغیان ندارند. در واقع، این برابری که زنان در مسیحیت بدان دست می‌یابند، غیرواقعی و خیالی است. از یک سو، شواهد فراوان نشان می‌دهد که زنان به عنوان موجودی جنسی تحقیر می‌شوند و از سوی دیگر، به گونه‌ای غیرواقعی مورد تجلیل قرار می‌گیرند. دوبرووار این تجلیل را تکریم کاذب می‌نامد و نتیجه آن را تجلیل مردان می‌داند (Daly, 1975:58-60).

مری دیلی در این کتاب به دنبال یافتن راهی در مسیحیت برای تحقق برابری و مشارکت زنان بود و هنوز از ظرفیت الهیات مسیحی و کتاب مقدس در این مسیر ناامید نشده بود. با این حال، پس از مدتی دچار تحول فکری شد و فعالیت‌های خود در زمینه اصلاح مسیحیت را کنار گذاشت. اوج تفکر دیلی در این مرحله را می‌توان در کتاب فراسوی خدای پدر مشاهده کرد. او در این کتاب، مشکل وضعیت زنان را در زبان کتاب مقدس جستجو می‌کند. دیلی با اشاره به داستان آفرینش معتقد است: با نام‌گذاری حوا و تمام حیوانات به وسیله آدم (۱) عملاً زبان به انحصار نیمی از بشریت درآمده است و در گام نخست، ضروری است که در مسیر آزادسازی و رهایی زنان، زبان بشریت از این انحصار رها شود. در حقیقت، آزادی زنان مشروط به آزادی زبان آنان است تا نیمی از بشریت بتوانند آزادانه صحبت کنند (Daly, 1985:8).

اساس امید دیلی، در این حقیقت نهفته است که چنین برنامه‌ریزی‌ای کامل، نادر و کمیاب است و زنان دارای سرمایه‌های ذاتی زنانگی (امیلی کولپر)^۱ هستند. این انرژی زنانه، چیزی را در ما می‌آفریند و برمی‌انگیزد که پیش از آن هرگز هیچ پدرسالاری یا مردی مالک آن نبوده است. هدف این سفر، تشخیص توانایی فعل و انفعال و قدرت عمل است و نیز برانگیختن دیگر زنان به این تشخیص. از نگاه او، زنان مجبور به فراموش کردن این نیروهای قدیمی شده یا در این زمینه اغفال شده‌اند. بنابراین، وظیفه آنان، علاوه بر عدم فراموشی، یادآوری و کنار هم قرار دادن مؤلفه‌هایی است که زمانی یک کل بوده‌اند. این نظریه بر این اساس است که جهان همیشه دنیای مردان نبوده و همواره از طریق تفاسیر پدرسالارانه قالب‌بندی نشده است (Sue, 1998:25).

مری دیلی نقدی فمینیستی بر مسیحیت و سرکوب زنان نگاشت و در آن چنین نتیجه گرفت که فمینیسم و مسیحیت ناسازگارند. طبق نقل قول معروف دیلی، «کتاب مقدس و تصویر محبوب خداوند به عنوان یک پدرسالار بزرگ در آسمان، سال‌ها بر تخیل انسان‌ها حاکم بوده است. سمبل پدر خدا در تخیل بشر پایدار بوده و از سوی پدرسالاران پذیرفته شده و با ایجاد سازوکارهای خاص برای ستم نسبت به زنان، با این نوع تفکر در جامعه هماهنگ شده است. اگر خدا در بهشت و آسمان پدری است که بر قوم خود حکمرانی می‌کند، آنگاه طبق ماهیت چیزها و برنامه الهی و نظم عالم، مرد بر جامعه مسلط خواهد شد». به باور او، جنبش زنان بارد و دگرگونی ادیان پدرسالار به بزرگ‌ترین چالش برای ادیان بزرگ جهان تبدیل خواهد شد (Daly, 1985: 13-14). انتقاد و نفی دین سنتی از سوی مری دیلی و بسیاری از چهره‌های فمینیستی، چالشی جدی برای مسیحیت محسوب می‌شود.

1. Emily Culpepper

تألیفات فمینیستی دیلی از دهه ۱۹۷۰ تاکنون تأثیر چشم‌گیری بر توسعه الهیات فمینیستی به عنوان یک جنبش داشته است و اگرچه امروزه بسیاری از زنان با او ارتباط مستقیم ندارند؛ اما قدردان پیشگامی دشوار او در این مسیر هستند (Wood, 2013: 114-115).

مری دیلی و هرمنوتیک ناامیدی (ناامیدی از اصلاح آموزه‌های مسیحی)

کتاب فراسوی خدای پدر: به سوی فلسفه آزادی زنان، که در سال ۱۹۷۳ منتشر شد، بی‌شک بازتاب‌دهنده اندیشه‌های پسامسیحی مری دیلی است. این کتاب را می‌توان نخستین انفجار و شلیک گلوله در مخالفت با هیولای پدرسالاری توصیف کرد؛ تلاشی برای رهایی زنان از اسارت سلطه و برتری مردان. دیلی در این اثر چیزی جز یک هستی‌شناسی فمینیستی مد نظر نداشت و توانست آن را با قوام و دقت قابل توجه ارائه دهد. در فراسوی خدای پدر روشن است که دیلی قصد دارد معبد پدرسالارانه را به گونه‌ای تخریب کند که هیچ سنگی بر سنگ باقی نماند (Sanders, 2010: 1).

اهمیت مفهوم پدرسالاری در آثار مری دیلی

سهم مری دیلی، به ویژه در گسترش فمینیسم افراطی و تحلیل مفهوم پدرسالاری، کاملاً برجسته و آشکار است. همانند دیگر فمینیست‌های رادیکال، او خشونت‌های فیزیکی و نمادین اعمال شده بر زنان تحت عنوان «فعالیت‌های فرهنگی» را افشا و محکوم می‌کند. با این حال، دیلی تأکید می‌کند که این خشونت‌ها به صورت جداگانه وجود ندارند، بلکه جزئی از یک گفتمان گسترده‌تر یا نظام دانش اجتماعی محسوب می‌شوند. او در چارچوب فرضیه‌سازی درباره رابطه میان آن‌ها، فراتر از تجربیات فردی گام برمی‌دارد: سندرم آیینی سادو^۱ شامل هفت ویژگی بارز است: عقده پاکدامنی؛ از بین بردن مسئولیت

۱. the sado-ritual syndrome.

خشونت‌هایی که از طریق چنین مناسکی انجام می‌شوند؛ تمایلی ذاتی برای فهم و اشاعه آن؛ استفاده از زنان به عنوان بلاگردان و نشانه شکنجه؛ نظم اجباری، تکراری بودن عقده‌ای و تمرکز بر روی جزئیات ریز که توجه به ترس را تغییر جهت می‌دهند؛ عادی‌سازی و حتی به‌هنگار نمودن رفتاری که در زمان‌ها و مکان‌هایی دیگر، غیرقابل قبول است و درنهایت، عادی‌سازی رسمی با استفاده از دانش عینی، با وجود ظواهر غیرقابل قبول (Daly, 1978: 131-33).

این سندرم به‌عنوان یکی از مظاهر قدرت جهانی پدرسالاری مطرح می‌شود. مری دیلی در تحلیل خود نشان می‌دهد که زنان در سراسر جهان تحت تأثیر شرایطی هستند که در آن‌ها خشونت‌هایی مانند سوءاستفاده جنسی، نقص عضو و قتل برخی زنان، با توجیهات فرهنگی - مانند زیبایی‌شناسی، انسان‌شناسی، آداب و شعائر - مشروع جلوه داده می‌شود. نکته مهم این است که هدف اصلی، کنترل اجتماعی زنان است. به‌گفته دیلی، این خشونت‌ها معمولاً از سوی نمایندگان حکومت پدرسالار علیه زنانی تنها و آسیب‌پذیر اعمال می‌شود. (Daly, 1978: 110) علاوه بر این، زنان غالباً به‌گونه‌ای تربیت می‌شوند که خودشان این خشونت‌ها را به‌طور فیزیکی پذیرفته و تحمل کنند. در بسیاری از آیین‌ها، حتی مادران در اعمال خشونت یا نقص عضو بر دختران خود مشارکت می‌کنند. باید توجه داشت که در نظام پدرسالاری، زنان اغلب به‌عنوان ابزار یا واسطه‌ای برای تثبیت حضور و قدرت مردان عمل می‌کنند. از این رو، این رسوم زنانه نیز به تقویت سیستم کنترل پدرسالاری کمک می‌کنند، هرچند زنانی که علیه یکدیگر عمل می‌کنند، معمولاً ماهیت پدرسالارانه این اشکال کنترل اجتماعی را درک نمی‌کنند (Sue, 1998: 31-32).

او در کتاب کلیسا و جنس دوم با مردانه و پدرسالار خواندن دین مسیح، ادعا می‌کند که در مسیحیت، مرد معادل الوهیت معرفی شده و خدا به نام پدر خوانده می‌شود؛ مسیح مرد است و فرشتگان، با وجود اینکه روح‌اند، اسامی مردانه دارند. در کتاب زن - بوم‌شناسی،

جامعهٔ مردسالار حول افسانه‌های «فرایندسازی الههٔ سه‌گانه» پدر، پسر و روح‌القدس توصیف می‌شود، که سایر موجودات در این حرکت شرکت کرده و از طریق آیین غسل تعمید در پی آشتی با پدر هستند؛ زیرا به واسطهٔ گناه آدم و حوا از او بیگانه شده‌اند. پدر، خاستگاهی است که به شخص دوم - یعنی پسر، کلمه - می‌اندیشد؛ پسر، تصویر کامل پدر است، هم از نظر بیرونی و هم جوهری. آن‌ها در اتحاد کامل خود، عشق متقابل خود را با ظهور شخص سوم به نام «روح‌القدس» ابراز می‌کنند (Daly, 1978: 38).

کتاب فراتر از خدای پدر بر مرد بودن عیسی و به‌طور کلی بر مفهوم منجی بودن او ایراد وارد کرده و بیان می‌کند که زنان نمی‌توانند نظریهٔ تجسم رستگاری را در هیئت منجی‌ای مردانه بپذیرند. افزون بر این، زنان نمی‌توانند بپذیرند که خدای مردسالار یا پسر او بتوانند ایشان را از هراس‌هایی که در جهان مردسالار تجربه می‌کنند، رهایی بخشند. دیلی چهار روشی را شناسایی می‌کند که جامعه و کلیسا برای جلوگیری از شکل‌گیری تصور تعارض میان فمینیسم و مسیحیت به کار می‌گیرند و او این روش‌ها را به‌ویژه در مسئلهٔ مسیح‌شناسی به کار می‌برد. این مقوله‌ها عبارت‌اند از: جهانی‌سازی، خاص‌سازی، معنوی‌سازی و بی‌اهمیت‌سازی (Daly, 1973: 78-81).

مری کاسیان در کتاب انجیل زنانه به تفصیل به شرح انتقادات مری دیلی نسبت به پدرسالاری می‌پردازد. وی بیان می‌کند مری دیلی، پدرسالاری را نتیجهٔ دو اشتباه الهیاتی کلیسامی داند:

الف) تصورات غلط نسبت به خدا: دیلی تصورات نادرست دربارهٔ خدا را به دو بخش «تصور نادرست از جنس خدا» و «تصور نادرست از شخصیت خدا» تقسیم می‌کند. او بر این باور است که بزرگ‌ترین تصور گمراه‌کننده و آسیب‌زننده برای زنان، همان پندار مرد بودن خداست. هرچند برخی متألهان بر این باورند که خدا روح است و جنسیت ندارد؛ اما ذهنیت غالب متفکران و الهی‌دانان به‌طور ناخودآگاه خدا را مرد می‌انگارد. در

همین زمینه، دلیلی در کتاب فراسوی خدای پدر جمله مشهور خود را بیان می‌کند: «اگر خدا مرد است، پس مرد، خداست» (Daly, 1973: 19). این گزاره در واقع به گونه‌ای برتری خدای گونه مردان بر زنان را مستدل می‌سازد. به باور دلیلی، دومین انحراف در الهیات مسیحی به صفات منتسب به خدا مربوط می‌شود. او بر این باور است که صفاتی همچون قدرت مطلق الهی،^۱ تغییرناپذیری الهی،^۲ و تقدیرگرایی الهی^۳ بر اثر تأثیر افراطی فلسفه یونان بر اندیشه مسیحی پدید آمده است. دلیلی نمی‌پذیرد که خدایی قدرتمند و عادل بتواند به مردم اجازه ستمگری دهد. او همچنین به مفهوم «خدای تغییرناپذیر» معترض است و آن را عاملی منفی برای اراده انسان در تغییر شرایط نامطلوب می‌داند. به اعتقاد او، خدایی با چنین صفات، مانعی جدی در برابر کوشش زنان برای تغییر است (Daly, 1968: 182).

ب) تصورات نادرست درباره کتاب مقدس: مری دلیلی پس از برشمردن تصورات غلط نسبت به خدا، این امر را سبب ایجاد تصویر ایستایی درباره کتاب مقدس می‌داند و بارد تغییرناپذیری آن، الگویی پویا پیشنهاد می‌کند که بتواند در شرایط گوناگون پاسخگوی فرهنگ‌های مختلف باشد. او وضعیت زنان را در کتاب مقدس - که نویسندگان آن همگی مردانی با تعصبات و دیدگاه‌های خاص خود بوده‌اند - نامطلوب و اسف‌بار ارزیابی می‌کند و بارد اندیشه فرودستی زنان، آنان را شایسته نقش آفرینی به عنوان نبیّه و هدایت‌گر در کلیسا می‌داند. دلیلی بر این باور است که اصلاح این تصورات نادرست، می‌تواند به برچیده شدن نظام پدرسالاری بینجامد (Kassian, 1992: 40-41).

مری دلیلی در کتاب کلیسا و جنس دوم تأکید می‌کند که کتاب مقدس، وضعیت نامطلوب و اغلب اسف‌بار زنان در دوران باستان را به تصویر می‌کشد. نویسندگان هر دو عهد عتیق

1. Divine Omnipotence.
2. Divine Immutability.
3. Divine Providence.

و جدید، مردان زمان خود بودند؛ بنابراین، ساده‌لوحانه است اگر تصور کنیم که آنان از تعصبات اجتماعی و فرهنگی عصر خود رهایی یافته‌اند (Daly, 1968: 74-75). او نتیجه گرفت که برای ساختن تصور از «طبیعت زنانه» یا «طرح خدا برای زنان» نمی‌توان به متون کتاب مقدس اعتماد کرد. دیلی می‌خواست جهان بینی ایستا که وحی الهی را رویدادی بسته می‌پنداشت، کنار بگذارد و مدلی پویا از مکاشفه ارائه دهد که قادر باشد به تغییرات فرهنگی پاسخ دهد. او بر این باور بود که زنان در کلیسا به همان اندازه پولس رسول حق دارند تا رهبری الهیات را بر عهده گیرند. به زعم دیلی، تجربه زنان آنان را دعوت می‌کند تا به عنوان پیامبر عمل کنند، هویت خود را اعلام نمایند و کلیسا را در مسیر نوینی هدایت کنند. دیلی معتقد بود که مفاهیم نادرست درباره خدا، سبب شکل‌گیری جهان بینی ایستا می‌شوند که طبیعت بیولوژیکی انسان را به عنوان بخشی از «نظم طبیعی» تأیید شده از سوی خدا می‌نگرد. او بیان داشت که دیدگاه ایستا مانع رشد الهیات یا تحولات اجتماعی است. او همچنین دیدگاه ایستای کتاب مقدس را نقد می‌کند و معتقد است که باور به اینکه مکاشفه الهی در گذشته یک بار برای همیشه به یک مرد داده شده و در پایان عصر رسولان «متوقف» شده است، با روند تکوین انسان مغایرت دارد (Daly, 1968: 183).

او به طور خاص به موضوعات خدا، نجات و فرجام‌شناسی در الهیات کلاسیک و کلیسای مسیحی به منزله نهادی پدرسالار پرداخت و آن‌ها را در چارچوب الهیات فمینیستی نقد و بررسی کرد. به گفته او، آموزه‌های کلیسا درباره خدای تثلیث، مسیح‌شناسی، مریم‌شناسی و هبوط، همگی اسطوره‌هایی برآمده و برخاسته از پدرسالاری‌اند. او در بیشتر آثارش مدعی است که قدرت زنان به واسطه ساختارهای تثبیت شده پدرسالاری به سرقت رفته و زنان ناگزیرند آنچه را که از آن خود دارند، بازپس گیرند. به زعم او، این امر به معنای رمزگذاری زبان و تصاویر پدرسالارانه است؛ عناصری که بخشی جدایی‌ناپذیر از ساختارهای یک جهان

جنسیتی به شمار می‌آیند (Daly, 1985: 76).

او پدرسالاری را دینی جهانی می‌داند و بر این باور است که همهٔ ادیان و مذاهب، صورت‌هایی از پدرسالاری‌اند که حیات خود را از طریق انرژی زنانه حفظ می‌کنند (Daly, 1978: 59-60). با وجود دهه‌ها کوشش متألّهان فمینیست برای ریشه‌کن کردن مشکلاتی که مری دیلی در ادیان پدرسالار بر آن‌ها انگشت نهاده بود، کاربرد انحصاری زبان مردانه و استعاره‌های الهیاتی، تنها نوک کوه یخ پدرسالاری است.

مری دیلی و حق نام‌گذاری زنان

فمینیست‌ها برای یافتن خدایی فمینیستی ناگزیرند مفاهیم تازه‌ای عرضه کنند. در همین راستا، مری دیلی خدا را نه به مثابهٔ اسم، بلکه به عنوان فعل نامید تا همواره نشانهٔ تولد، تجدید حیات و خودشکوفایی «تجلی‌گری» باشد (Bellow-Stratton, 1996: 52). مری دیلی در این باره می‌گوید:

هنگامی که زنان گام‌های مثبت در جهت رهایی از زمان و مکان مردسالاری برمی‌دارند، شیرینی زندگی نوین نمایان می‌شود... و من آن را مشارکت فعل در خدا می‌دانم؛ مشارکتی که نمی‌توان آن را صرفاً به حال، گذشته یا آینده محدود ساخت؛ زیرا خدا ویران‌کنندهٔ شکل، آفرینندهٔ شکل، و پدیدآورندهٔ قدرتی است که همه چیز را دگرگون می‌سازد (Daly, 1973: 43).

دیلی بر این باور بود که قدرت «نام‌گذاری» از زنان ربوده شده است؛ زیرا زنان از رهگذر آن می‌توانند نقشه‌ای از واقعیت اجتماعی پدید آورند. «نام‌گذاری» شامل واژگان، نمادها، افسانه‌ها و کل نظریه‌های واقعیت است که همچون آینه‌ای، واقعیات اجتماعی را بازمی‌تاباند. از آنجاکه زنان در فرایند ساخت اجتماعی واقعیت مشارکت نداشته‌اند، بازتاب‌دهندهٔ تجربه‌های آنان -از جمله تجربه‌شان از خود- در این آینه حضور ندارد و تنها

تصاویری دیده می‌شود که برآمده از تجربه مردان از زنان است؛ تصاویری که در حقیقت بازتاب نگاه مردان به زنان است. از این رو، زنان به «غیرخودی» بدل می‌شوند. دیلی بر این نکته تأکید دارد که «نام‌گذاری مردانه» خطاست؛ چراکه دیدگاه مرد به عنوان دیدگاهی جهان‌شمول و انسانی جلوه داده می‌شود. او افسانه هبوط را «نمونه‌ای از آغازین نام‌گذاری نادرست» می‌خواند (Daly, 1973: 47).

مری دیلی و مردستیزی

آثار دیلی به شدت رنگ‌وبوی مردستیزانه دارد. تعریف او از مردستیزی چنین است: مردان و نرها تنها سازندگان، برنامه‌ریزان، کنترل‌گران و مشروعیت‌بخش‌های پدرسالاری‌اند. پدرسالاری سرزمین مردان است؛ سرزمینی که به پدر تعلق دارد و مردان کارگزاران آن‌اند. ما در جامعه‌ای عمیقاً زن‌ستیز زندگی می‌کنیم؛ تمدنی که در آن مردان به طور جمعی زنان را قربانی کرده و آنان را همچون دشمنانی می‌پندارند که تجسمی از ترس‌های پارانوایی خود هستند. در این جامعه، مردانی وجود دارند که به تجاوز دست می‌زنند، انرژی زنان را می‌ربایند و قدرت‌های اقتصادی و سیاسی آنان را انکار می‌کنند (Daly, 1978: 28-29).

«شجاعت هستی‌شناختی» به معنای بودن، دیدن، گناه‌کردن و انکار پدرسالاری است. این شجاعت، عقل و اشتیاق را دگرگون می‌سازد و موجب تغییر ارزش‌ها، فضایل و آرزوها در پرتو این جنبش ارزشمند می‌گردد (Daly, 1978: 311). پدرسالاری همچنین مسئول ساختن خاطراتی دروغین است تا زنان از به یاد آوردن گذشته‌های اصیل خویش بازمانند (Daly, 1985: 142).

همه آثار دیلی بیانگر دغدغه‌های او نسبت به ستم بر زنان و برتری‌جویی مردان است و در سراسر نوشته‌هایش، در اندیشه ایجاد یک انقلاب معنوی فمینیستی بود (Wood, 2015: 140). او در نقد فمینیستی خود از حمایت مسیحیت از سرکوب زنان، به این نتیجه

رسید که فمینیسم و مسیحیت سازگار نیستند و تصریح کرد: «خدای پدرسالار برای زنان زائد است» (Daly, 1985: 13). دیلی فلسفه بنیادین خود را بر محور پدرسالاری بنا نهاده و در ورطه تقلیل‌گرایی زیست‌شناختی فروغلتیده است. او تنها با حذف مردان به عنوان عنصری انسانی، یک گونه بت‌پرستی را با نوعی دیگر جایگزین ساخت. دیلی فلسفه و اخلاق خویش را با حذف مردان، به همان شیوه غیرانسانی و ویرانگری عرضه کرد که زنان در دین پدرسالار تجربه کرده بودند.

نقد جهان‌شمولی آموزه‌های مری دیلی

لیندا نیکلسون^۱ یادآور می‌شود که از اواخر دهه ۱۹۶۰ تا میانه‌های دهه ۱۹۸۰، نظریه فمینیستی گرچه به صورت نظری بر تقویت تفاوت‌ها و نفی گرایش‌های جهان‌شمول تأکید داشت؛ اما در عمل همچنان معطوف به زنان سفیدپوست طبقه متوسط در آمریکای شمالی و اروپا بود. هرچند هدف مری دیلی تقویت و ارتقای اتحاد سیاسی میان زنان بود؛ اما نگرش او به مقوله خواهری، بر پایه تجربه مشترک از ستم، به شکلی خطرناک ساده‌انگارانه می‌نمود؛ چراکه خواهری یا خواهرخواندگی پدیده‌ای نیست که با رسیدن زن به خودآگاهی به طور خودکار پدید آید، بلکه امری است که باید برای تحقق آن مبارزه کرد. به باور بسیاری، مری دیلی متهم به جهانی‌سازی دیدگاه خویش به مثابه یک زن همجنس‌گرای سفیدپوست طبقه متوسط و تعمیم آگاهی از وضعیت شخصی‌اش به همه زنان است؛ از این رو، نظریه او نوعی استعمار فرهنگی تلقی شده است. مارشا هویت^۲ می‌نویسد:

ساختار بنیادین فلسفه فمینیستی او یک وجود و هستی زنانه معتبر را مفهوم‌سازی می‌کند که همه زنان در نهایت، با آن در ارتباط هستند؛ ولی آنان با رسوم سلطه‌گرایانه و سرکوب‌کننده پدرسالاری از آن دوری می‌کنند. اتهام وجود هستی زنانه در نظریه

1. Linda Nicholson.

2..Marsha Hewitt.

فمینیستی جدی بوده و اگر بتوان آن را تأیید کرد، اشتباه اندیشه مری دیلی نیز آشکار خواهد شد (Sue, 1998: 37-38).

نکته‌ای دیگر که از سوی متألّهان مورد انتقاد قرار گرفته، به‌کارگیری زبان زنانه یا زبان فراگیر برای اشاره به خداست. در این زمینه، منفرد هوک اذعان می‌کند که به‌کارگیری چنین زبانی در بسیاری از زبان‌های اروپایی، که خاستگاه الهیات فمینیستی محسوب می‌شوند، موجب پیدایش جملاتی آشفته و ناسازگار با آهنگ و تکیه‌های طبیعی می‌گردد و تلفظ آن‌ها در زبان انگلیسی دشوار می‌شود. همچنین در دستور زبان آلمانی، که صرف افعال بسیار متنوع و وابسته به ضمیرهای مذکر و مؤنث است، به‌کارگیری زبان فراگیر و تغییرات دلخواه در اسامی جنسیت‌پذیر موجب آمیختگی اسامی و مراجع ضمیرها در جمله می‌شود و در نهایت، خواننده یا شنونده را در برقراری ارتباط همگون میان ضمیرها و مراجع سردرگم و ناتوان می‌سازد (Hauke, 1995: 219-220).

دیلی در کتاب فراسوی خدای پدر به مرگ خدای مردسالار و مفاهیم و الگوهای این نظام الهیاتی اشاره می‌کند و بر آن تأکید دارد؛ اما خود، دوباره به این مفاهیم معنا می‌بخشد. در واقع، او این مفاهیم را از بین نمی‌برد، بلکه در بستر جدیدی از تجربه زنان، دوباره «نام‌گذاری» می‌کند. با وجود آنکه دیلی به مقابله با خدا پرداخته و می‌گوید: «دلیلی برای این فرض که اصطلاح "خدا" همواره لازم خواهد بود، وجود ندارد»، به نظر می‌رسد این بستر جدید و خوانشی نو از خدا، با شیوه‌ای نوین در بیان، خلوص بیشتری به او می‌بخشد.

نقد نظریه‌های مربوط به گرایش رادیکال مری دیلی

مری دیلی، متأثر از فلسفه دوبووار، به یکی از منتقدان رادیکال و برجسته کلیسا تبدیل شد. پس از رد مسیحیت به عنوان دینی پدرسالار، تفکر او به سوی معنویتی خارج از

چارچوب مسیحیت گرایش یافت. کتاب کلیسا و جنس دوم، از سوی دلیلی برای ابراز ناامیدی او از امتناع کلیسای کاتولیک در اعطای حقوق برابر به زنان در کلیسا نوشته شد و او را به یکی از شناخته شده‌ترین الهی‌دانان پسامسیحی و ضد‌مسیحی مبدل ساخت. دلیلی، سرخورده از کلیسا و مسیحیت، هر دو را نقد کرد و نمادها و ساختارهای مسیحیت پدرسالار را به خاطر ستم و سرکوب زنان به چالش کشید و زنان را تشویق نمود تا از دین پدرسالار فاصله گیرند (Wood, 2013:85).

در آثار دلیلی، تأکید عمدی بر خودسری و انحراف از روال عادی مشهود است. در بسیاری از نوشته‌های او، بازتاب این تغییر جهت از نظریه قراردادی قابل مشاهده است؛ با این حال، در بنیان با واقعیت گروه‌های فمینیستی رادیکال اولیه همخوانی دارد (Sue, 1998:22). هرچند ممکن است آثار دلیلی به عنوان نماینده الهیات فمینیستی معرفی شود، این دیدگاه به دو دلیل نادرست است: نخست، الهیات فمینیستی از تنوع گسترده‌ای برخوردار است که برخی از آن‌ها وجوه مشترک چندانی با آثار دلیلی ندارند؛ دوم، خود مری دلیلی تأکید داشت که متفکری مستقل و دور از هرگونه گرایش است، بنابراین آثار او نماینده هیچ فرد یا گروهی نیست، جز خود او. فعالیت اولیه دلیلی مسیری نسبتاً کوتاه از فمینیسم مسیحی، فمینیسم درون کلیسا و نقد سنت مسیحی از درون را طی کرد تا به فمینیسم رادیکال رسید، فمینیسمی که مسیحیت را دینی انعطاف‌ناپذیر و زن‌ستیز می‌داند و آن را رد می‌کند. این تنها تعریف ممکن برای فمینیسم رادیکال در الهیات نیست، بلکه روشی برای به‌کارگیری اصطلاح است که او و همکارانش در نسل مذکور الهیات فمینیستی آن را پذیرفته بودند. این جریان، که برای نخستین بار از سوی دلیلی مشاهده شد (و او آن را گذار از فمینیسم اصلاح طلب به فمینیسم پسامسیحی نیز توصیف کرده است)، همچنان یک فریب فکری برای فمینیست‌های مسیحی محسوب می‌شود و بسیاری از زنان را به پرسشی تکراری وادار می‌کند: آیا هم‌زمان می‌توان مسیحی و فمینیست بود؟ (Sanders, 2010:1)

آثار دیلی خود را آشکارا به منزله بخش‌هایی از فمینیسم رادیکال معرفی می‌کنند. از این منظر، نقد او ساده‌تر است؛ زیرا پیش‌فرض‌های این موقعیت را آشکار می‌سازند. بررسی اجمالی برخی آثار او، رشته‌ای از نظریه‌های فمینیستی رادیکال را نشان می‌دهد که امروزه اعتبار چندانی ندارند. مخالفت‌های صریح و گسترده‌ای با او صورت گرفت، اما هیچ‌یک از این مخالفت‌ها از اغراض سیاسی تهی نبودند. آثار مری دیلی باید به عنوان بخشی از بلوغ جنبش الاهیاتی مشمول فرآیند اسطوره‌زدایی شوند. به عنوان نمونه، پژوهش‌های متعددی برای آشکارسازی تعصبات دیلی توسط اودری لورد^۱، الیزابت اسپلمن^۲ و دیگران انجام شده است (Sue, 1998: 40-41).

نتیجه‌گیری

هدف اصلی آثار دیلی، آشکارسازی روش‌هایی است که سیستم سلطه مردان، در جامعه به کار می‌گیرد تا زنان را تحت ستم قرار دهد. در نهایت، این وظیفه مستلزم شناسایی قوانین و معیارهایی است که در طول نسل‌ها و در تدوین علوم و دانش اجتماعی به کار رفته‌اند؛ زیرا همین دانش و علوم باعث شکل‌گیری واقعیت اجتماعی‌ای شده‌اند که در آن مردان هر روز زنان را تحت سلطه و ظلم قرار می‌دهند.

عدم جامعیت و جهان‌شمولی: نظریه مری دیلی درباره پدرسالاری براساس اولویت‌های تحلیلی متفاوت نزد برخی شاخه‌های مشخص دیگر فمینیسم رادیکال شکل گرفته و به دلیل توجه ناکافی به عوامل اجتماعی-اقتصادی مورد نقد قرار گرفته است. افزون بر این، او به دلیل نادیده گرفتن تجربه‌های زنان رنگین پوست نیز از سوی محققان فمینیست مورد انتقاد قرار گرفته است.

1. Audre Lorde.

2. Elizabeth Spelman.

ایجاد انشعاب و قطبیت: به‌گفته منتقدان، الهیات دلی چنان انشعاب‌پذیر و قطبی است که در مباحث الهیاتی و فلسفی، فاقد ساختار سازنده و کاربردی است. همچنین، این الهیات آن‌چنان ناقص و پراکنده است که ارزیابی دقیق آن دشوار است. دیدگاه‌های دلی فاصله زیادی با سنت مسیحیت دارند و به دلیل دشواری در ورود به آن‌ها و به‌کارگیری عملی‌شان، اغلب مورد رد قرار می‌گیرند. در آغاز، مری دلی به نقد زبانی پرداخت که در آن خدا با اصطلاحات مردانه توصیف می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. در پیدایش ۲:۲۰ می‌خوانیم: پس آدم همه بهائم و پرندگان آسمان و حیوانات صحرا را نام نهاد.

References

- Bellow-Stratton, T. 1996. From sexual prejudice to patriarchy and its agents: The radicalization of Mary Daly's analysis of sexism (Master's thesis). Western Michigan University. Retrieved from: https://scholarworks.wmich.edu/masters_theses/4136
- Daly, M. 1968. *The church and the second sex (Revised ed.)*. New York, NY: Harper & Row.
- Daly, M. 1973. *Beyond God the Father: Towards a philosophy of women's liberation*. Boston, MA: Beacon Press.
- Daly, M. 1975. *The church and the second sex (Revised ed.)*. New York, NY: Harper & Row.
- Daly, M. 1978. *Gyn/ecology: The metaethics of radical feminism*. Boston, MA: Beacon Press
- Daly, M. 1985. *Beyond God the Father: Towards a philosophy of women's liberation*. Boston, MA: Beacon Press.
- Hauke, M. 1995. *God or goddess? Feminist theology: What is it? Where does it lead?* San Francisco, CA: Ignatius Press.
- Hunt, M. E. 2014. "Pure complexity: Mary Daly's Catholic legacy". *Feminist Theology*, 22(3), 233–245.

- Kassian, M. 1992. *The feminist Gospel: The movement to unite feminism with the church*. Wheaton, IL: Crossway Books.
- Sanders, F. 2010. *Mary Daly: Radical feminist theologian*. The Scriptorium Daily.
- Sue, W. 1998. *The theoretical contexts of Mary Daly's thought (Doctoral dissertation)*. University of St Andrews, St Andrews, Scotland.
- Wood, H. 2015. *Revisiting Mary Daly: Her views on the Trinity, Mariology and the Fall as post-Christian myths*. Department of Philosophy, Practical and Systematic Theology, University of South Africa, College of Human Sciences.
- Wood, M. J. 2013. *Patriarchy, feminism and Mary Daly: A systematic-theological study (Doctoral dissertation)*. University of South Africa.